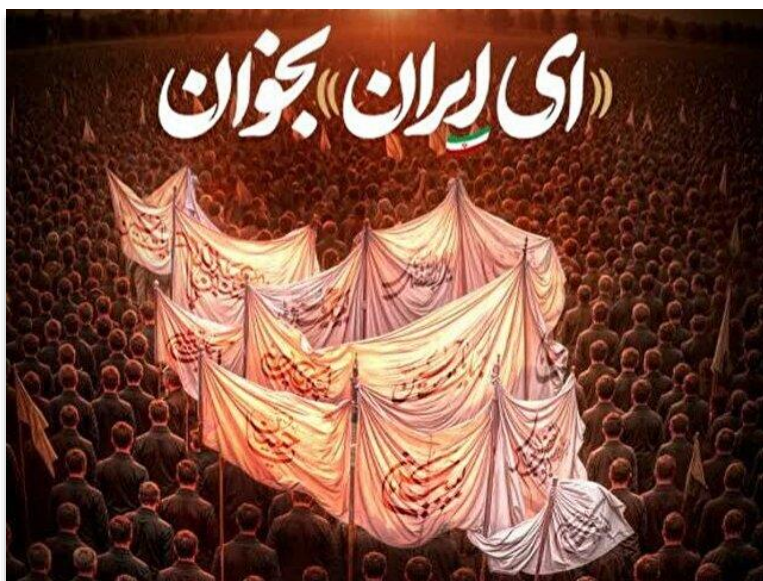


نوحه‌های «ملی» حکومتی در دوران پس از جنگ دوازده‌روزه

آیدین آریافر



در تاریخ ۱۴ تیر ۱۴۰۴، مراسم حکومتی شب عاشورا مانند هر سال، در حضور سران و جمعی از طرفداران نظام برگزار شد اما شکل و شمایل این آیین با سال‌های گذشته تفاوت‌هایی داشت. این مراسم در پی جنگی ۱۲ روزه مابین ایران و اسرائیل برگزار می‌شد که جمهوری اسلامی آن را جنگ تحمیلی دوم و نبرد حق علیه باطل می‌خواند. رهبر جمهوری اسلامی پس از روزهای متمادی غیبت به حلقه‌ی طرفداران و کارگزارانش بازگشته بود و این موضوع به شور عزاداران افزوده بود. گویی «امام» خود را در میان آیینی باز یافته بودند که به بیان اسطوره‌ی حقانیت تاریخی شیعه و مظلومیت آن اختصاص داشت. در بحبوحه‌ی این مراسم مذهبی اما، محمود کریمی مداح حکومتی، به سفارش آیت‌الله خامنه‌ای، سازی متفاوت کوک کرد و یکی از ترانه‌های مرحوم محمد نوری به نام «ایران» را، با دخل و تصرفاتی، در قالب نوحه اجرا کرد. حاضران با همین نوحه سینه زدند و تصویری ظاهراً متناقض و بحث‌برانگیز را ساختند که واکنش‌های بسیاری را در بین مخاطبان برانگیخت. یادداشت حاضر به تأمل بر همین موضوع اختصاص دارد.

پرتکرارترین واکنش‌ها به این تصویر پیرامون دال‌های «اسلام‌گرایی» و «ملی‌گرایی» صورت‌بندی شدند. مخالفان به دست‌اندازی جمهوری اسلامی به یکی از ترانه‌های «ملی‌گرایانه» و «از-آن-خود» سازی (شیعه‌سازی) آن اعتراض می‌کردند و این موضوع را در تضاد با ماهیت و سیاست‌های جمهوری اسلامی می‌دانستند. استفاده از موسیقی، مدیومی که از ابتدای انقلاب اسلامی مورد شدیدترین حمله‌ها و حملات ایدئولوژیک انقلابیون بوده است نیز بر حساسیت مخاطبان می‌افزود. ظرفیت تاریخی موسیقی برای بیان نمادین «سیاست ملی»، چه در جانب پوزسیون یا اپوزیسیون، بار دیگر در نقطه‌ی تقاطع میان جمهوری اسلامی و دیگری‌هایش به میدان آمده بود.

در سال‌های ابتدایی انقلاب، گرایش به موسیقی «مبتذل» به معنای ضدیت با انقلاب اسلامی بود. دورانِ دورانِ سرودهای انقلابی و بعدتر نوحه‌های جبهه و جنگ بود. جمهوری اسلامی تقریباً تمامی انواع موسیقی‌های پیشین را ممنوع کرده و تنها به مواردی میدان داده بود که مستقیم یا غیرمستقیم در خدمت ایدئولوژی‌اش باشد. موسیقی «اصیل» در این میان جایگاهی دوگانه داشت، هم به نحوی تصادفی در آغوش نظم جدید پذیرفته شده بود هم به دلیل تبار متفاوتش فرزندِ تنی انقلاب اسلامی

قلمداد نمی‌شد. در کتاب «برساخت اصالت» توضیح داده‌ام که چگونه موسیقی «اصیل» متأثر از خواست‌های هژمونیک دو دهه‌ی آخر حاکمیت پهلوی شکل گرفت و چگونه همین موسیقی توانست به کانون میدان موسیقی در دوران جمهوری اسلامی تبدیل شود.

دهه‌ی ۱۳۷۰ دوران جدیدی برای موسیقی پس از انقلاب بود. جنگ تمام شده بود و سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی هم در حال تغییر بودند. جمهوری اسلامی برای مقابله با «تهاجم فرهنگی» درها را بر نوعی موسیقی مردم‌پسند مجاز باز کرد. یکه‌تازی موسیقی «اصیل» به پایان رسید و منحنی افول آن آغاز شد. شرایط جهانی هم تغییر کرده بود. جناح قدرتمندی از داخل ساختار حکومت به ادغام در ساختار جهانی سرمایه علاقه نشان داد و پای کمپانی‌های خارجی را به بازار ایران باز کرد. فرم‌های جهانی و کالایی موسیقی هم به طُرق مختلف به میدان موسیقی در ایران پا گذاشتند. مشتری این موسیقی‌های جدید بیشتر طبقه‌ی متوسط شهری بود که آرمان‌های فرهنگی‌اش را در دوم خرداد و ایده‌ی «گفتگوی تمدن‌ها» بازیافته بود. محمدرضا شجریان در دل همین فضای «تازه» در دهه‌ی ۱۳۷۰ در سرتاسر کشور کنسرت برگزار می‌کرد و یک سال در مراسم سال تحویل در صداوسیما حاضر شد و آواز خواند. شادمهر عقیلی هم در همین دهه گل کرد. خواننده‌ای که یکی از پیشگامان موسیقی پاپ بعد از انقلاب بود و زندگی در سایه‌ی جمهوری اسلامی را برنتابید و به لس‌آنجلس مهاجرت کرد. به نظر می‌رسید که دوران سرودها و نوحه‌های انقلابی و جنگی به سر آمده است. گروه آریان در ترانه‌هایش شکل نجسبی از «تفاهم» سیاست‌زدوده را به نمایش می‌گذاشت و مثلاً برای امام‌علی با بیانی سُبک و مردم‌پسند ترانه می‌خواند. ایده‌های «تفاهم» و «اجماع» و «گفت‌وگو» مدّ روز بودند. یورگن هابرماس در سال ۱۳۸۱ به ایران آمد و با تأثیرات نظریه‌ی فلسفی کنش ارتباطی‌اش در فضای فکری ایران، کشوری در جنوب جهانی، مواجه شد. در همان سال آمریکا و ناتو به عراق در همسایگی ایران حمله کردند. حمله‌ای در پی حمله‌ی آمریکا به طالبان در افغانستان، که اولی با فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر توجیه می‌شد و دومی خبر از سیاست و نظم امپریالیستی نوینی در خاورمیانه می‌داد. جمهوری اسلامی هم در میان این کارزار بیکار ننشست. در عرصه‌ی سیاست داخلی محمود احمدی‌نژاد را به صحنه آورد و در عرصه‌ی سیاست خارجی بر نفوذ منطقه‌ای‌اش

افزود. پاتک هسته‌ی سخت امنیتی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی به مسیری که «جامعه‌ی مدنی» در دوران پس از جنگ و دوم خرداد می‌پیمود بر نخبگان طبقه‌ی متوسط گران آمد. محمدرضا شجریان برای بار نخست در دوران پس از انقلاب رادیکال شد و در جریان جنبش سبز بر ضد جمهوری اسلامی موضع گرفت. محسن نامجو هم در سوی دیگری از میدان موسیقی آشکار شد و ماده‌ی موسیقی «ایرانی» را از شکل و «قدسیت» انداخت. جمهوری اسلامی اعتراضات جنبش سبز را با شدت سرکوب و عده‌ی فراوانی از فعالان این جنبش را زندانی کرد. بسیاری به خارج از ایران مهاجرت کردند. محسن نامجو هم پس از اجرای یک ترانه‌ی جنجالی ایران را برای همیشه ترک کرد. شدت گرفتن تضادها و تخاصم‌های «ملی»، «منطقه‌ای» و «جهانی» شکافی هولناک میان سکانداران حکومت جمهوری اسلامی با «ملت» تحت «زعامت» خود انداخت. شکافی تاریخی که هرچند عده‌ای گمان می‌کنند که جنگ ایران و اسرائیل توانسته آن را پس از ۱۶ سال پر کند اما به گمان من هرگز ترمیم نشد.^۱

دهه‌ی ۱۳۹۰ دهه‌ی امیدهای واهی و از رمق افتادن جامعه‌ی ایران بود. دهه‌ی برجام و تحریم‌ها. در عرصه‌ی موسیقی هم با رشد قارچ‌گونه‌ی موسیقی‌های مردم‌پسند بازاری و بازگشت به تمایل حکومت به بازسازی شکلی از ترانه‌های ایدئولوژیک مواجهیم. مداح‌های نوحه‌خوان در این دهه هرچه بیشتر به آرشو موسیقی‌های دیگر تعرض کردند و آثاری از دلکش و هاید را به قالب نوحه درآوردند. بقایای جریان اصلی موسیقی «اصیل» هم به بهره‌جویی از موسیقی مردم‌پسند روی آوردند و پا در مسیری گذاشتند که همایون شجریان و علیرضا قربانی را به نقطه‌ی کنونی‌شان رسانده است. اسفند ۱۴۰۰ زمان رونمایی از سرآمد سرودهای ایدئولوژیک بود: سرود «سلام فرمانده»، که

^۱ ناگفته نماند که مفهوم «ملت» در این بیان خود مفهومی انتزاعی است و باید از نظرگاه طبقات، مرکز-پیرامون، اتنیک‌ها و جنسیت مجدداً بازسازی شود. تجربه‌ی انسان‌هایی که در این سال‌ها در کردستان یا بلوچستان زیست می‌کرده‌اند ضرورتاً با آن‌چه که در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ «جامعه‌ی مدنی» خوانده می‌شود، همخوان نیست. به ابزار مفهومی یکپارچه‌ساز دولت-ملت همواره باید با سوءظن نگریست. سخن من اما اینست که جمهوری اسلامی پس از وقایع ۱۳۸۸ حتی نتوانست پیوندهایش را با «ملت» مرکزی مطلوب خود هم حفظ کند. جمهوری اسلامی و «جامعه‌ی مدنی» بر ساخته شده در دوران پساجنگ، هرگز پس از وقایع ۱۳۸۸ به‌تمامی به‌هم اعتماد نکردند.

بر شالوده‌ای از فرهنگ انتظار شیعی و امام زمان و ولایت فقیه استوار بود و عصاره‌ی ایدئولوژی جمهوری اسلامی را بیان می‌کرد. ایدئولوژی جمهوری اسلامی در تمامی این سال‌ها علاقه‌ای نداشت که به سراغ ترانه‌هایی برود که از «ایران» آغاز می‌شوند و پیرامون آن سیر می‌کنند. حسن نصرالله هنوز زنده بود و حزب‌الله لبنان قدرت داشت. بشار اسد متحد دیرین جمهوری اسلامی هنوز بر سر کار بود و در مخیله‌ی کسی هم خطور نمی‌کرد که یکایک این نیروها چند سال بعد سقوط کنند. سرود «سلام فرمانده» به بهترین نحوی تمایلات و «غرور» ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و «محور مقاومت» را در دوران پیش از ۷ اکتبر بیان می‌کند. سرودی که این روزها و در دوران پساجنگ با اسرائیل به فراموشی سپرده شده است.

پاییز ۱۴۰۱ و برآمدن جنبش زن‌زندگی‌آزادی، به تولد دوباره‌ی سرودهای انقلابی مردمی در ایران انجامید. سرودهای فراوانی با بیانی متکثر و جدید، ساخته و وارد اجتماع شدند. جمهوری اسلامی در سوی دیگر میدان، اعتراضات را ازجمله به «اسرائیل» ربط داد و با خشونت تمام سرکوب کرد. رجزخوانی و قلدری، بیان محبوب جمهوری اسلامی در تمامی طول حیاتش بود و در این دوران مجدداً شدت گرفت. حکومت احساس ناامنی می‌کرد و برای حفظ پایه‌های قدرتش هر چه بیشتر به بدنه‌ی محدود هوادارانش وابسته می‌شد. جمهوری اسلامی در مسیر پیشینش می‌تاخت و هوادارانش را با نوحه‌ها و سرودهای «حق علیه باطل» سیراب می‌کرد.

۷ اکتبر همه چیز را در «خاورمیانه» تغییر داد. بالا گرفتن تنازعات نیاز «محور مقاومت» به ارائه‌ی «نظریه»‌ای برای توجیه خودش را شدت بخشید. این بار، تئوریسین‌های سکولار طرفدار محور مقاومت دست به کار شدند و سیاست خارجی جمهوری اسلامی را نه برآمده از ایدئولوژی یا تصمیم‌های یک گروه سیاسی خاص که واکنش طبیعی به حضور امپریالیستی در منطقه و ازاین‌رو کاملاً «عقلانی» معرفی کردند. کار به جایی رسید که حتی حمید رسایی در تلویزیون ظاهر شد و تندروی‌های جناحی‌اش را نه برآمده از ایدئولوژی که برخاسته از ضرورت‌های میدان قدرت معرفی

کرد.^۲ ایدئولوژی روبنایی محور مقاومت نیاز به یک نظریه‌ی زیربنایی داشت و برای همین منظور «رنال پولیتیک» و «ژئوپولیتیک» را به کار گرفت، شاخه‌هایی بسیار مناسب برای دفاع از سیاست‌های جمهوری اسلامی چرا که این شاخه‌ها ماهیتاً از جامعه، طبقات و انسان تهی بودند؛ عرصه‌هایی که جمهوری اسلامی مدت‌ها بود در آن‌ها مردود شده بود و سیاست‌هایش در کنار تحریم و فشارهای امپریالیستی کشور را به نقطه‌ای بی‌بازگشت سوق داده بود. از این‌جا بود که مفهوم انسان‌زدوده و جامعه‌زدوده‌ی «ایران» در شکلی جدید برای توضیح «عقلانیت» جمهوری اسلامی پذیرفته و تبلیغ شد. کار به جایی رسید که مدافعان سیاست‌های جمهوری اسلامی تضاد «ژئوپولیتیک» میان ایران و اسرائیل را به دوران پهلوی تسری دادند بی‌آن‌که به این سؤال ساده بیندیشند که «آیا اگر در ایران انقلاب نمی‌شد و رژیم پهلوی تداوم می‌یافت هرگز تقابل نظامی ایران و اسرائیل قابل تصور بود؟» سؤالی ساده و کودکانه که به نظر می‌رسد ذهن جناح قدرتمندی از داخل حاکمیت را اشغال کرده است، نیروهایی که در خیال «ترمال‌سازی» ایران و تبدیل شدن به چیزی همانند رژیم پهلوی در ساختار جمهوری اسلامی‌اند. طبقه‌ی حاکمی جدید که به نظر می‌رسد خیز برداشتن آن یگانه راه نجات جمهوری اسلامی از دیدگاه بخشی از حاکمیت است و از همین نقطه می‌رسیم به تلاش برای تبیین چرایی ظهور نوحه‌های «ملی‌گرایانه» در حضور رهبر انقلاب.

در کتاب «برساخت اصالت» توضیح دادم که چگونه موسیقی «اصیل» در پی تمنای طبقه‌ی حاکم جدید دوران پهلوی برای «از-آن-خود» سازی شکل جدیدی از مفهوم «ملی» در دوران پس از کودتا (علیه گفتار مقاومت ملی مصدق) برساخته شد و چگونه

^۲ ناگفته نماند که مفهوم «ملت» در این بیان خود مفهومی انتزاعی است و باید از نظرگاه طبقات، مرکز-پیرامون، اتنیک‌ها و جنسیت مجدداً بازسازی شود. تجربه‌ی انسان‌هایی که در این سال‌ها در کردستان یا بلوچستان زیست می‌کرده‌اند ضرورتاً با آن‌چه که در دهه‌ی ۷۰ و ۸۰ «جامعه‌ی مدنی» خوانده می‌شود، همخوان نیست. به ابزار مفهومی یکپارچه‌ساز دولت-ملت همواره باید با سوءظن نگریست. سخن من اما اینست که جمهوری اسلامی پس از وقایع ۱۳۸۸ حتی نتوانست پیوندهایش را با «ملت» مرکزی مطلوب خود هم حفظ کند. جمهوری اسلامی و «جامعه‌ی مدنی» برساخته شده در دوران پساجنگ، هرگز پس از وقایع ۱۳۸۸ به‌تمامی به‌هم اعتماد نکردند.

عنصر «ضداستعماری» موجود در «اصالت» موسیقایی پازل جدید را برای طبقه‌ی حاکم تکمیل کرد. «طبقه‌ی حاکم» جدید بنا بر مقتضیات ملی، منطقه‌ای و جهانی و با توجه به تاریخ خود به سازوکارهای هژمونیک تازه‌ای نیاز داشت. فرآیندی که نشانه‌هایش به نحو دیگری در چهره‌ی امروزی جمهوری اسلامی ظاهر شده است.

تأکید تازه‌ی جمهوری اسلامی بر «ایران» و ظهورش در نوحه‌های مذهبی حکومتی می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. هم بیانگر میل تاریخی جمهوری اسلامی به استفاده‌ی ابزاری از موسیقی برای ارضای منویات خود است، هم بیانگر فروریختن یکایک سنگ‌های «محور مقاومت» و تنها ماندن «ایران» است، هم بهره‌جویی از «همبستگی ملی» دوران پساجنگ برای رفع تناقضات ساختاری حکومت. اما تا آن جایی که به عرصه‌ی نمادین مربوط است بیش از همه باید میل به پوست‌انداختن طبقه‌ی حاکم را در این چرخش آشکار ردیابی کرد. درست مانند الزامات طبقه‌ی حاکم جدید در دوران پهلوی که پس از کودتای ۲۸ مرداد در پی تسخیر گستره‌ی امر «ملی» بود و تلاشش به تلاش جمهوری اسلامی برای بازتعریف «امر ملی» در دوران پساجنگ و پساً ۷ اکتبر می‌ماند. قیاسی که صدالبته «صوری» است و لازم است که با بازتابندگی انتقادی به آن محتوا و مادیتهای متفاوت ببخشیم. توضیح آن که ظهور این میل جدید در ساختار جمهوری اسلامی برخلاف دوران پهلوی، بیشتر از آن که بتواند به نیرویی «نهادی» تبدیل شود، میلی واکنشی و مصلحت‌گرایانه است. تناقضات فرم فعلی جمهوری اسلامی مانع از آن است که به سنتزی از تضادهای طبقه‌ی حاکم جدید با ماشین حکمرانی کنونی بینجامد. فشارهای امپریالیستی و مسیر سیاست‌های جمهوری اسلامی تمامی رویدادها را «موقتی» کرده و تمامی موقعیت‌ها را در آستانه‌ی «نابودی» قرار داده است. اجرای «ساختار شکنانه‌ی» نوحه‌ی شیعی‌سازی شده با محوریت «ایران» در حضور «رهبر انقلاب»، هرچند بیانگر میل ناخودآگاه طبقه‌ی حاکم نظام به پوست‌انداختن و پذیرش نسبی تغییر است، اما «موقتی» است و به هدف خود نخواهد رسید. آینده تیره‌وتارتر از مسیری است که جمهوری اسلامی برای بقای خود به پیمودن آن روی آورده است و به نظر می‌رسد که تا آن جا که به عرصه‌ی دولت‌ها و امپریالیسم مربوط است، مدت‌هاست که زمان برای هر تغییری به‌جز «نابودی» دیر شده است. واکنش‌های تند و نفرت‌اکثریت مخاطبان از اجرای نوحه‌های شیعی‌سازی‌شده‌ی

«ملی» در بیت رهبری، بیانگر نیاز به وجود عرصه‌ای مستقل از سیاست رسمی برای مقاومت مردمی در میانه‌ی جنگ است. باید به آینده و اکنون نه از منظر دولت‌های متخاصم و تصویر دلبخواهی‌شان از «ملت»‌ها که از منظر تمامیت متناقض مردم و زندگی جاری نگریست و عرصه‌ای «مردمی» و «ملی» را به تخیل درآورد که آوا و طنینش فرسنگ‌ها از نوحه‌های «ملی‌گرایانه»ی اجراشده در بیت رهبری به دور است. باید در میانه‌ی صدای بمب‌ها و موشک‌هایی که آسمان خاورمیانه را به تسخیر درآورده‌اند در جست‌وجوی صدای گم‌شده‌ی مردم رفت و هر نت کوچک از آن را با اشتیاق تمام به سمفونی راستین مقاومت مردمی افزود. مقاومتی که می‌توان حضورش را در پهنه‌ای بیرون از زمین نزاع امپریالیسم و دولت‌ها انتظار کشید اما به نحوی متناقض نمی‌توان آن را به تمامی از «واقعیت» همین درگیری منتزع کرد.